

## ❖ خاتمه:

مرحوم کاشف الغطاء<sup>۲</sup> فرض را از بحث سحر استثناء کرده است. هم‌چنین از شارح نخبه (سید عبدالله جزائری حفید سید نعمت الله جزائری) نیز فرض دیگری به عنوان استثناء مطرح شده است. شیخ حسن کاشف الغطاء ابتدا می‌نویسد که شاید این دو مورد موضوعاً سحر نباشد و شاید موضوعاً سحر به حساب آید ولی حرام نباشد.

این دو مورد را به صورت مستقل مورد بحث قرار می‌دهیم:

### ➤ یک) تعلیم و تعلم به قصد دانستن و بدون قصد اعمال.

«منها تعلمه و تعلیمه لا بقصد العمل بل بقصد أن العلم بالشیء خیر من الجهل به أو كان لمقصد صحيح لأصالة البراءة من حرمة تعلمه و علمه لمجرد الاطلاع و لفظ الساحر ینصرف إلى عامله کالمغنی و کذا سائر الصنائع بخلاف العلوم کالنحوی.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر قصد اعمال باطل نباشد و فقط برای اطلاع یافتن باشد، اصل عدم حرمت است
۲. به خلاف مواردی مثل «نحوی» که به هر دانای علم نحو، نحوی گفته می‌شود به هر دانای علم سحر، ساحر گفته نمی‌شود، بلکه، فاعل این کار را ساحر می‌گویند.

ما می‌گوییم:

۱. در روایت هفتم (ص ۲۱۲) حضرت می‌فرمایند: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.»

این تعبیر مطلق است (اگرچه روایت از حیث سند با مشکل مواجه است)

و در روایت ۲۴ و ۲۵ هم می‌فرماید کسیکه «مومن به سحر» باشد، داخل بهشت نمی‌شود طبیعی است

که علم به سحر به نوعی ایمان به آن است (حتی اگر عمل نشود)

۲. اینکه علم به هر چیزی بهتر از جهل به آن است، محل تأمل است، چراکه اموری که حرام است (مثل اسرار مردم یا غنا) قطعاً علم به آنها هم حرام است.

۱. أنوار الفقاهة - كتاب المكاسب (لكاشف الغطاء، حسن)؛ ص ۵۰.





۳. اگر گفتیم که شارع این امور را برای جامعه مضر می داند و نمی خواهد جامعه بر مدار رفتارهای غیر عقلایی مشی کند و نظم خویش را بر این اساس استوار کند، در این صورت جواز تعلیم و تعلّم آن، منافات با قلع ماده فساد دارد. [در این باره ذیل بحث تنجیم و همچنین در ابتدای بحث سحر مطالبی را مورد اشاره قرار دادیم]

۴. اما فراگیری آن برای اینکه در موقع لزوم، با ساحرانی که ضرر به افراد یا به جامعه وارد می کنند، حکم ثانوی است که تابع ضرورت است و دخلی در حکم اولی ندارد.

### ➤ دو) اعمال سحر برای ابطال سحر

مرحوم کاشف الغطاء می نویسد:

«و منها عمله لحل المعتقد أو لإبطاله فيبطل سحراً بسحر و يداوى سحراً بسحر و في الأخبار ما يشعر بذلك ففي خبر عيسى بن شقفي الساحر أنه قال له أبو عبد الله (عليه السلام) حل و لا تعقد و في علل الصدوق توبة الساحر أن يحل و لا يعقد و الحل في الأخبار أن أريد به حل السحر كان دليلاً على حلية الإبطال و إن أريد به حل المربوط كان خاصاً و في ثالث أن الله بعث ملكين إلى نبي ذلك الزمان يذكر ما يسحر به السحرة و ما يرد به سحرهم و يبطل كيدهم فتلقاه النبي عن الملكين و أراه إلى عباد الله فأمر الله تعالى أن يتقوا به و يبطلوا و نهاهم عن أن يسحروا به و في رابع و أما هاروت و ماروت كانا ملكين علما الناس السحر ليحترزوا به عن سحر السحرة يبطلوا كيدهم و في خامس عن الامرأة يحلون السحر عنها قال لا أرى بذلك بأساً و يريد ذلك أن الظاهر من تحريم السحر المقصود به الضرر أو أمور أخرى لا يرضى بها رب البشر كدعوى نبوة أو رد على نبي أو تحصيل المال أو التوصل إلى المحارم من نساء و أولاد أو كشف أسرار الخلق أو الميل عليهم من غير حق فلو قصد به الرد على المتنبي أو إبطال سحر الساحر أو التوقي به أو رفع السحر عن المسحور بل و مجرد العمل به لم يكن به بأس.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. أنوار الفقاهة - كتاب المكاسب (لكاشف الغطاء، حسن)؛ ص ۵۰.

حلّ المربوط: [مربوط: بسته شده] حلّ همان سحرهایی که قبلاً انجام شده بود. (اگر چنین باشد، فقط اختصاص به ساحری دارد که توبه کرده و می خواهد سحرهایی که بسته است را باز کند)  
ما می گوئیم:

۱. درباره روایت عیسی بن شقیفی، علاوه بر احتمال مطرح شده در کلام شخص ایشان، (که می توان روایت صدوق در علل الشرایع را موید آن دانست که می فرماید توبه ساحر باید بازکردن گره ها باشد، یعنی گویی ضامن آن است و باید اثر وضعی کار خود را هم رفع کند و این با اعتبار هم سازگار است) احتمالی را هم مرحوم صاحب وسائل مطرح کرده بود (که حلّ سحر باید از طریق ادعیه مأثوره باشد) البته این احتمال را مرحوم شیخ انصاری (بنا بر نقل مصحح کتاب) به علامه حلّی در منتهی نسبت داده است و آن را از «بعد خالی ندانسته است»<sup>۱</sup>.

۲. اما درباره داستان هاروت و ماروت که به مردم تعلیم سحر می کرده اند تا از سحر ساحران در امان باشند:

اولاً: در امان بودن از سحر، مستلزم اعمال سحر نیست. مثلاً اگر کسی بداند که کار ساحران، استفاده از قوای خیال آدمی است و لذا توجه خود را جمع کند، سحر آنها را باطل کرده است در حالیکه اعمال سحر هم نکرده است

ثانیاً: ممکن است بگوئیم جواز اعمال آن مربوط به آن دوره بوده است و از اختصاصات آن شریعت بوده است.

ثالثاً: چنانکه از مرحوم کاشف الغطاء خواندیم، ممکن است بگوئیم هاروت و ماروت معصوم نبوده- اند و کارشان حجت نیست.<sup>۲</sup>

۳. روایت دیگر که ایشان مورد اشاره قرار داده است عبارت است از روایت طب الاثمه:

«وَعَنْ سَهْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَبْدِ رَبِّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ أَوْرَمَةَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ

عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّشْرَةِ لِلْمَسْحُورِ فَقَالَ مَا كَانَ أَبِي عَ بَرِيٍّ بِهِ بَأْسًا.»<sup>۳</sup>

۱. منتهی، ج ۲، ص ۱۰۱۴. مکاسب، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. ن ک: درسنامه، ص ۲۲۳

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

در این روایت، کسبیکه سحر شده را به وسیله «نُشره»، گویی مداوا می کنند. «نُشره» اگرچه نوعی از سحر دانسته شده و چنانکه می گفتیم.<sup>۱</sup>

یک نوع رقیه یا افسونی بوده است که برای ابطال جن زدگی به کار می رفته است، ولی می تواند مشتمل بر ادعیه مأثوره بوده باشد و اگرهم بر اطلاق آن اصرار ورزیده شود، روایات معارضه آن را تقیید کرده و یا حمل بر آن دسته از نشره هایی می کند که دعاها و تعویذهای دینی داشته باشد. (ضمن اینکه روایت سند قابل قبول ندارد)

۴. اما استظهار مرحوم کاشف الغطا بر اینکه تحریم سحر، درباره سحرهایی است که «ضرر به فرد یا دین» می زند، قابل قبول نیست بلکه چنانکه گفتیم می تواند حکمت تحریم، «قلع ماده امور غیر عقلایی» از جامعه باشند چنانکه ایشان خود به نوعی دیگر آن را در صفحات کتابشان مورد تاکید قرار داده اند:

«و لعلنا نقول إن كثيراً مما قدمناه يشارك السحر في الحكم لا في الاسم لترتب الفساد عليه باعتبار خرق العادة بالفعل المشابه للمعجزة الذي أراد الله تعالى دفعه و قطع مادته لتأثيره الخلل في النبوات و إظهار المعجزات.»<sup>۲</sup>

۵. توجه شود اینکه گاه ضرری عظیم حاصل می آید که فقط با اعمال سحر می توان آن را دفع کرد، موضوع حکم ثانوی است و در همه «ضرورات» قابل فرض است و لذا اینکه مرحوم کاشف الغطاء می نویسد:

«و من أصحابنا من منع منه مطلقاً لعموم أدلة تحريمه إلا إذا كان فيه رفع مفسدة أعظم من مفسدته كإبطال نبوة متنبئ و إحياء نفس محترمة أو رفع شبهة تقع في الإسلام أو الإيمان و حمل الأخبار به على الحل بغير السحر من القرآن و الذكر و أخبار الملكين على اختصاصهما أو اختصاص تلك الشريعة بذلك الحكم و هو حسن و إن أمكن الإبطال و الحل بغير السحر فإن لم يكن فالأوجه الجواز.»<sup>۳</sup>

۱. درسنامه، ص ۱۵۲.

۲. أنوار الفقاهة - كتاب المكاسب (لكاشف الغطاء، حسن)؛ ص ۴۷.

۳. أنوار الفقاهة - كتاب المكاسب (لكاشف الغطاء، حسن)؛ ص ۵۱.